

و عبد الله بن زبير و سعيد بن العاص و عبد الله بن عمارت بن هشام  
 را درین صحابه زید بن ثابت انصاری است باقی سه کسین  
 قریشی اند پس نوشته اند از در مصحف او فرمود عثمان رض  
 م قریشیان را که چون مختلف شوید شش که قریشیانید و زید بن  
 ثابت که از انصار است در چیزی از لغت های قرآن پس نوشتند  
 امر از زبان قریش زیرا که فرود نیامده است قرآن گم زبان قریش  
 لغت ایشان بدانکه قرآن در اصل با لغت قریش فرود آید  
 و در بالتامس انحضرت صلوات الله علیهم در جناب اعراب توسیع هر چه  
 شد در رجعت ان دست داد که هر کس با لغت خود بخواند  
 کون امهر السومین عثمان بانفاق صحابه بخواند اختلاف مردم  
 سقاط ان لغات امر کرد و هر را قرأت با لغت قریش فرود  
 پس کردند این صحابه مذکورین آنچه امر کرد عثمان رض پس چون  
 ایشتم صحیفه ها را در مصاحف باز گردانند ان مصحف را بسوی  
 مدینه و روانه کردند بسوی هر ناحیه از دیار اسلام مصحفی را  
 از ان مصاحف که نوشته اند \*

تفجیه

گفته اند که جمع قرآن سه بار واقع شد یکی در حضور پانزدهمین  
 خدا صلوات الله لیکن نه در مصحف واحد دوم در حضور ابی بکر رض  
 از عهد خیر که یکی از تابعان حضرت علی مرتضی است آمده است  
 که شنیدم علی را رض که می فرمود عظیم ترین مردم در مصحف

از روی ابرو ثواب ابو بکر است و جمعه الله تع علیه و وی اول  
سخنی است که جمع کرد کتاب هزاره و حل سوم جمع عثمان  
باعت که جمع کرد هزاره و نویسی بد لغت فریشتن و فرستاد  
سوی هر بلاد اسلام مصحفی از آن و آن در نزد محمد و عترتین بود  
و گفته اند که فرقی میان جمع ابی بکر و جمع عثمان در ضعیفها نیست که  
جمع ابی بکر از خوف آن بود که قرآن چیزی برود و جمع عثمان در نیک  
اختلاف واقع نشود و در آن حادثه محاسبی گفته مشهور در  
مردم آنست که جامع قرآن عثمان است و چنین نیست کاری که وی  
کرد آن بود که مردم را بر لغت فریشتن جمع کرد و وقتیکه ترسید وقوع  
فتنه را میان اهل عراق و اهل شام در صورت قرات و پیش  
از آن بود مصاحف بر صورت سبعة که نزول یافت قرآن بر آن  
بجهت تمهیل و چون حاجت بدان نماند و هر همه آسان شد جمع کرد  
همه قرآن را بر یک لغت که اهل نزول بدان بودند و آن سابق  
بر جمله در جمع قرآن صدیق اکبر بود انتهی و آورده اند که  
امیر المومنین علی مرتضی رض نیز جمع کرد قرآن را بر ترتیب  
نزول و وی رض بر سر اختلاف آنرا بزودی کار نیاد و تا هر عالم  
بر یک نسخ باشد که الفی ترجمه "المشکوٰة" و ترتیب نزولی را  
تفصیلی است در کتاب اتقان و غیره بخلاف اطاب ترکیب  
که دیم الزام اجماع صحابه عظام و تابعین کرام آنها تفاسیر

طرافت مستقیم در این ترتیب بر روی زمین گشت لیکن  
 این قدر باید دانست که ترتیب آیات هر سوره توفیقی است  
 و هیچ کس در آنرا افراد است در آن و غلی نه اما ترتیب هر سوره  
 بطور زیور و از فحوای تنبیه و عمل و نماز است آن حضرت معلم  
 و اجماع صحابه و تابعین بر توفیق گشت هر کذا می آید تقاضای الله اعلم  
 و علمه اند \* مولانا تراب علی \*

چهار میفرمود روح

اندرینکه کیفیت تعظیم بار خدای و رسول مقبول صائم و اصحاب  
 وی چیست و ذکر او شان چگونه است **استحب** است \* **الجواب**  
 در ذکر نام خدای پاک لفظ تعالی و عزوجل و تبارک ذکر کردن  
 استحب است \* فی العالم کبریة و استحب ان یقول قال الله تعالی  
 و لایقول قال الله بلا تعظیم بلا ارداف و صف صالح للعظم **رجل**  
 سمع اسماء الله تعالی یحجب علیه ان یعظمه و یقول سبحان الله  
 و ما اشیه ذلك اگرست و در نام رسول مقبول صائم باید که  
 صلی الله علیه و سلم گوید در هر استماع اینها نه و در جمیع  
 النبوی صلعم فانه یصلی علیه فان سمع مراراً فی مجلسی واحد  
 اختلفت عذرا به قال بعضی لا یحجب الا مرة کذا فی فتاوی  
 قاضیخان و به یفتی کذا فی القنیة و قال الطحطاری یجب  
 علیه الصلوة عند کل مباح و المختار قول الطحطاری کذا فی

الروايات التي فيها **توجه امر الله** من ان يكتب عليه ان يعظم  
 وتقول سبحان الله وتبارك الله عنده كل صباح **يكون بالي** جزائه  
**المعظمين** وقت ذكر اسمي صابرا رضي الله عنك فكن واجب  
**بنت طاهي الهدي** ولا يذهب الرضوان عند ذكر الصحابة  
 هكذا في العقيدة **او** ان كلفه شوق نام او شان **بما** نوشته شود  
**بعض** بوقالين وكتاب رضوان **مستحب** است \* وفيه ايضا  
 ولو سمع **امر النبي** صلعم وهو **سرا** لا يحب ان يصلي وان  
 فعل ذلك **بمنك** غراغه من **القراءة** **بجمن** كتاب في الهنا **بها**  
**جزائه اعظم** \* **للمن** العلماء \*



**تم العجلد الاول بعون اليك الوهاب**

والله يهدي من يشاء الى  
صراط مستقيم

به یمن تو فیقات یزدان و فیض مفیض  
الاصان گند ستار دین ستم هدیه بهشت مرین  
محبوب جناح احباب مثل عنانا  
نایاب اعنی جلد ثانی

واقعات و ردی  
و مجموع الفتاوی

مولانا فزیه فاضل ادب کامل جناب  
حضرت عالیہ رحمت سنیحا مولانا عبد اللودود  
صاحب اسلام آبادی عالیہ رحمتہ العالیہ بود  
الہادی مدرس اول بلدہ فاخرہ جاذب کام و  
پہنچہ صحیح جناب مولوی عبد السلام صاحب مولانا انیسانی  
نکار برداری سنیحی احمد علی خان صاحب  
در سنہ ۱۲۹۴ ہجری

بہ طبع بوکٹی

در شہر کاکتہ نشان مدرسہ عالیہ و اشع محلہ  
مصر گنج بمکان ۳۰ نمبر بمقابلہ طبع و رآمد





## کتاب المعاملات جلد ثانی

### ما قولکم رحمکم الله تعالی

آنکه درینکده پدر و مغیره هر پدر و مغیره را گفت که دخترت بنده را  
بزوجیت بکسرم ز چه پدر و گفت بزواجیت بکسرتو دادم پس  
پدر و مغیره گفت بزواجیت بکسرم قبول کردم اکنون پدر و مغیره  
می گوید که بین از روی اهل ایجاب کرده بودم پس در این صورت  
نکاح مغیره و مغیره اندک و این صحیح و نامد شد است یا نه و در نکاح  
جد و هزل برابر است یا نه و بر تقدیر صحت نکاح مغیره را بعد باو غ  
و نیز پدر و مغیره را ناماد بگیرد امی صحت است که آن نکاح مذکور  
می رسد یا نه و بعد صحت و نفوذ نکاح مذکور را اگر پدر و مغیره  
را با دیگر کسی تزویج کند آن نکاح نامانند آن مغیره بحق دیگر  
مذکور حرام خواهد شد یا نه بهنوا تو حروا \* الاجواب \*

در صورت مرقومه نکاح مغیره و مغیره مذکور این صحیح و نامد  
شده است لما فی قاضیه خان رحل اراد ان یزوج لابنه  
الصغیرا امراته صغیره فقال ابو الصغیره زوجتها بقی من اهداک  
فقال ابو الصغیره فجلت جازران لمریقل قبلت لابنی لان الجواب

يتضمن اعادة ما في الحرف الـ و في رد المحدثين لو قال ابو  
 الصغيرة زوجته انتهى من ابيك فديال ابو الاين قبلت ولم  
 يقل لأبني يجوز النكاح للاين لانما المجهوز النكاح الى  
 الابن يقيمون وفي العدالمكي يقول ابو الليث بن الصير الاين فقال  
 زوجته ابنتي من ابك فلان فقال ابو الاين قبلت صح النكاح  
و در صحبت نكاح هم هزل برادر است يعني كرهه صغيره بطور  
 هزل بالاعمال يجب كرهه باشه تمام نكاح صحيح مشه است  
 زیرا كه نكاح از ان اشياء است كه به هزل هم صحيح مني شود  
لما في جامع الرموز مع نكاحه الى قوله لان النكاح مما يصح  
 مع الهزل وفي الهداية لقوله عليه السلام قلت خذ من عدك  
 وهزل من حد النكاح والطلاق واليهين وكان في القاضي  
والعقبي والعمري بس چون نكاح مذکور باشد مشه صغيره  
 را بعد باوغ اختيار نسخ نيست اگر چه اين نكاح باغير كفو باشد يا  
 ياغبين فاحش در مهر چرا كه كفا نموده اين نكاح در هر دو جانب دلی  
 اقرب يعني بر است لما في الهداية يجوز نكاح الصغيره  
 اذا زوجها الولي بكونه كالمعتاد فيما الى قوله فان زوجها الاب  
 او الجد يعني الصغير والصغيره فالاختيار لهما بعد بلوغهما  
 لانهما كاملان الراي وافرا الشقة فيلزم العقول بهما شرتهما  
 وكان في الترغيب وشرح اليساس وفي الاعمال المديره لولي الصغير



والصغيرة ان ينفكهما وان لم يزوجها بذلك في البر جنتي  
 عواء كانت بكر اذ ثيباً كذا في العيني شرح الكفر الى قوله فان  
 زوجته ما الاب والجد الا خيار لهما بعد بلوغهما وفي قاضيخان  
 اذا زوج الرجل ابنته الصغيرة بها قل من مهر مثلهما اذ وضعهما  
 في غير كفو حاز في قول ابن حنيفة - تخرج واذا بلغ الصغير اذ  
 الصغيرة وقد تزوجها الاب اذ لجد فلا خيار لهما -  
 وبعد سمحت نکاح پدر صغيره وراوية اجتمع في اختياره في نحو اهد به  
 لما في قاضيخان ولو تزوجها احد الا والياء بغير كفو لم يكن  
 لهذا الولي ولا لمن دونه حق التفريق وفي الاشعاش والنداح  
 يقبل الفسخ قبل النكاح لا بعد وفي الهودي النكاح لا يهتلم  
 الفسخ بعد النكاح وهو النكاح الصحيح النافذ الملازم  
 وبعد سمحت ونفوذ نکاح مذکور اگر پدر صغيره وراوية دیگرى تزوج کند  
 آن نکاح ناجاز و حرام خواهد شد و هم صغيره مذکور و سمحت دیگر مذکور  
 حرام باشد الماني قاضيخان لا يجوز نكاح منكروحة الغير  
 ولا معتدة الغير عند الكل وفي العالمية لا يجوز للرجل  
 ان يتزوج زوجته غيره وكذا المعتدة وكان في رد المحتار والعلمي  
 في المدارك والمعتدات من النساء اي ذوات الازواج لانهن  
 اخصن فروجهن بالتزوج الى قوله والمعنى وحرم عليه تزوج  
 المنكوحات اي اللاتي لهن ازواج والله اعلم \* العالم \*

## \* چه میفرمایند روح \*

در صورتیکه کسی زن کتابیه مثلاً بنصره آید و آنکاح که در کاشتن  
 بنا بر باشد یا بکریه  
 درست باشد اما نکاح کردن او نمی و بهتر نیست که غالی از  
 کراهت نباشد لما فی العالم کبریة الاولى ان لا یفعل الا  
للضرورة کنانی فتم التذیر ولما فی حاشیة الطحاری علی الدر  
الاولی ان لا یتزوج کفایة ولا یاسل ذیائهم زیرا چه اگر  
 کودکی تولد شود و در مضامین کتابیه نشود و نماید و خود قصاص مادر  
 خود بپذیرد خوف است که عقلم مادر در دلش قرار یابد پس منجر  
 بکفر اللعیاذ بالله گردد لما فیها یقره تزوج الکتابیة الهربیة  
 لانه لا یامن ان یتكون منها ولد فینشأ علی طباع اهل الهرب  
 و یتخلق باحلاقهم فلا یستطیع المعیر قلعه عن تلك العادة و  
 الظاهر انه کراهة تنزیه لان التهریمة لا یبالیها من نهی او  
 فی معناه لانها فی رتبة الواجب القول و الله تعالی اعلم

## \* چه میفرمایند روح \*

آندرینکه اسباب حرمت نکاح در حق زن و مرد چه اند الجواب  
 نه منیب اند اول قرابت یعنی حرمتیکه بسبب خویش شدن  
 حاصل شود چون دختر و مادر و خواهر دوم مصاهره یعنی حرمتیکه  
 بسبب زن دادن و زن کردن حاصل شود چون مادر منکوحه و دختر منکوحه

موم رضاع یعنی فرستیکه بسبب شیر دادن و شیر نوشیدن حاصل  
 شود چون مادر رضاعی و دختر رضاعی چهارم جمع در میان دو  
 زن که اگر یکی را مرد محض کرده شود نکاح با این ایشان حرام  
 باشد چون اوتیه پنجم تقدیم حرز کنیزک یعنی کسیکه اول  
 حرز نکاح کرده باشد بعد از آن نکاح کنیز برده حرام باشد ششم  
 قایم شدن حق کسی خواه از روی نکاح چون منکوحه غیر یا از روی  
 عدت غیر چون سینه فقیر هفتاد شکر چون نکاح مشرک و وثیقه  
 مشرک ملک همین یعنی نکاح کنیزک خود نه در مطلقات مانند کماهی  
العفایة امیاب حوصهون مقنوع علی تسویه انواع القرائة  
والمصاهرة والرضاع والجمع و تقدیم الحره علی البیة و قیام  
حق الغیر من نکاح اعداء و الشکر و ملک الیمن و المطلقات  
الثانیه و سلی ذلك من کورنی الکتاب و الله اعلم

• چه میفرمایند •

آنرا اینکه محرمات بالقرائت چند اند جواب هفت اند مادر  
 و جدات و دختر و دختر اولاد و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر  
 و خواهر پدر و خواهر مادر و احوال زنا میکه با ایشان نکاح حرام مطابق  
 و مورد است یعنی بیخ و جد و گاهی طالع نمی تواند شد بلکه ذات  
 ایشان حرام محض است چند اند القرائة و المصاهرة  
 چهارم و المصاهرة پنجم و الرضاع ششم و الجمع هفتم و تقدیم الحره هشتم و الغیر من نکاح اعداء نهم و الشکر دهم و ملک الیمن یازدهم و المطلقات بیستم

بهمان نژاد زینما غیر کرده حرام است - تا بدان این در توانی خود امر تمام  
 ماز به وجه خویش دان \* مادر مایه ز و مادر خود بخوان  
 دختر خود را در خواهر خویش را \* خواهر مادر و خواهر است ترا  
 هم بناخت الاغ نبات حلاله را \* در آن اعرام مطلق ای مرآه خدا  
 مادر شیر و ششیر نیز \* مادر زن را در آن نانی بر شیر  
 و سر زن که در عقد ایست \* این حرام مطلقاً بنا به است  
 والله اعلم  
 چه صیغه صابند روح

اندرینکه زینما با بالغ را فقط نکاح خود و زور و زور بود  
 در خانه خود آورد و زور با وی غلوه کرده پس بشرط بعد بیوش  
 بنده و وقت زید سستی هر که بشرط قبضی زید است بنده را  
 نکاح کردن می تواند یا نکاح حرام است  
 نکاح غیر با بنده که مستفود پذیرش است حرام است  
 زود الاحترار و تهررم مؤطروءات ابانجه راجد ادان علوا اولو

بِنْتًا وَالْمَقْرُودَاتِ لَهُنَّ عَلَيَّ مِنْ بَعْدِكُنَّ صَحِيحٌ الْقَوْلُ وَالْقَوْلُ تَعَالَى  
 وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ مَلَكَ إِلَيْكُمْ  
 فَاحْتَسِبُوا مَا فِي بَيْنِكُمْ وَأَنْتُمْ بِهَذَا صَحِيحٌ وَاللَّهُ أَعْلَمُ  
 اندرینکه بنده و بچه حال را پذیرش با بکر بالغ نکاح کنایه بود و بشرط بعد و بجه  
 با بکر را چون مطابق لایق شد تا آنکه از دو از دو سال چون  
 مذکور است بیفرق عایش بود است و می از آن افاقه حاصل نه

بمس اكنون پسند در اختيار است كه بگويم قاضي نكاح مذکور را  
 و در نكاح يا چيز ديگر...  
 اختيار است في العالم كثيره قال محمد روح ايكان الجنون جاهدا  
 بوجه صده مائة كالعفة ثم ينكح المرأة بعد العول اذ الديرور  
 وان كان مطبقا فهو كالجيبه و به نأخذ في الهداية روح المطبق  
 شهر منسك الي هو منسك روح الي قوله و قال محمد روح حول كامل  
 لانه يخط به جميع العبادات فيمسك به احتياطاً في الهندية  
 لو وجد في المرأة زوجها محبوا خيرا ما القاضى الحال ولا  
 نوحل لان الالة المتطورة لا تنبت فلا يقربك الذاهيل كن الي  
 قاصد عذبان و پر ظاهر است كه جنون مطبق حكم مجبور است و الله اعلم  
 چه مهله و ما ينك فضلاي دين معين روح

اندر نكاح شخصي زني...  
 شرط في نكاح كذا...  
 پس نكاح شرعا جائز و نافذ...  
 نكاح مذکور...  
 صحيح ميشود...  
 كذا...  
 يفتح و ما لا يفتح...  
 و التود بهر و الامتداد و التدر فيهم و لا رم... كذا الي

قاضیه بخان در فی المصاحبه و لولا کراهت المرأة علی النکاح من  
 کذولا قل من مهر المثل یقال للزوج اما ان یتبلغ الی تمام  
 مهر مثلها و الا فارقها فان دخل بها وهی مکروهة فهدا رضا  
 من الزوج یتعملیغه فان دخل بها وهی طائفة فذلک رضا  
 منها بالمسمى انتهى وکنافی لعموی و فی رد المحتار قوله نکاح  
 يشمل ما اذا اکراه الزوج او الزوجة علی عقد النکاح كما هو  
 مقتضى کلامهم انتهى و فی تمام آخر منه و اما ما ذکر  
 من ان نکاح المکروه صحیح انما هو المرحل و انما هو المرأة  
 فهو قابل فلهذا ارسل ذکره الی قوله و لفظ المکروه شامل للمرحل  
 و المرأة فمن ادعی التخصیص فعليه اثباته بالمثل الصریح  
 انتهى والله اعلم چه میفرمایند در

لأنه یبطل زید بر غیبت خود در حالت صحت و ثبات عقل علی  
 رد استثنای الاشهاد نزد زوج غایب خود نوشته فرستاد که ترا طلاق  
 بائن در اقامه پس طلاق واقع خواهد شد یا نه رجعی یا بائن چند و بلا تعیین  
 در استثنای عدت یا بعد آن زید باز او را نکاح کردن خواهد توانست  
 یا نه ببینوا تو حر و ا  
 الجواب

درین صورت یک طلاق بائن واقع خواهد شد اگر چه نیست طلاق  
 نبوده باشد و از وقت کتابت بر عدت واجب خواهد شد لما هی  
العالمیة فان کما نمت مرسومة یقع الطلاق نوعا اوله ینبـ و ثم

المرومة لا يتخاروا ما ان ارسل الطلاق بان كتب ما فعلت  
 طابق ولما كتب هذا وقع الطلاق ونظر معاملة المدفوس وقت  
 النكاح ومثله في ونازي قاضه فان يطلق بائن و رفع خواهد شد  
 لما فيها لو قال است طالق بائن و بنده الى قوله و واحد بائنه  
 فلم يفرق ثلثا و كان في شرح لياس هرگاه يك طالق بائن و رفع  
 شد باا شير نكاح زياد و در مذکور خواهد بود اينم عدت باشد  
 يا بعد و در آن درست خواهد شد عادت تقنين زوج ديگر لمالي  
 العالمه يورنه اذا كان الطلاق بائنا دون الثلث فانه ان يعرودها  
 من العبد و بعد ما ولي لهك ايضا ان كان الطلاق بائنا دون  
 الثلث فله ان يعرودها في العبد و بعد ان يقضائها لان زواله  
 معلق بالظلمة الثالثة فينبغي م فله وكان في الدر المختار  
 هرگاه نكاحش در عدت و بعد آن ، درست عادت تقنين كجا ماند  
 والله اعلم

### ما تقولون رحمكم الله تعالى

اگر زنك پسندد بعد موت پيدا عوي زوجهيتش و در ان شش  
 مي نمايد و در ثلثه نكاحش مي كند و بعد از نكاح عوي پيدا قائم  
 سله زد و فرمود ان عوي نيز شاهد بر خلاص دعوي زوجه پياد  
 پس در بين صورت چه حكم است الجرائم

بیان فرزند آن اگر چه مختلف اقوال باشند و مجموع ایشان  
مقول خواهد شد مستحق ارث خواهند شد نه بیست و مذکور

لما فی العالم کبیرة امرأة ادعت علی ولأسمیت ایها كانت امرأة

ایمه مات وهی فی ذلک وطلب المیراث فجدد الابن فاقامت

البیعة علی نکاحها ثم ان الابن اقام البیعة ان اباه طلعه

ثلاثا وانقضت علیها قبل سوته اختلفوا بینه والصحیح ایها تقبل

بیعة الابن در فی قاضیهان ولواقامت المرأة البیعة علی

النکاح ولیرثات بولدها البیعة بیعة الابن وله المیراث دون

المرأة القول در فی الهمم بینه ایضا المرأة اذا اقرت ایها

ورثت من الزوج ثم اقرت لایح الزوج مقسول الا ان اخرج واثبت

لمت بامراته والمال کلها لایح القول والله اعلم \* لعالم \*

چه میفرماید روح

در صورتیکه بیست و مذکور

چون ترویج نمود با شخصی سبب وکیل کند اما در کتب مذکور او را

باید بگری ترویج نمود پس این نکاح بنویسند سابق صحیح و نامذ

خواهد شد بیا

نخواهد شد لما فی الا تشابه یتقیل النواکیل بما قیل به

النواکیل ولما یندر من العالم کبیرة وکذا... ان یروجه من

قبیلة فزوجه من قبیلة أخرى لیریحزکن فی النکاح لایة

بهن نکاح سبب اثبات قیام نکاح با نیمی شود پس بطریق



اولی با خانات شخص و ذات عاثر نخواهد شد کما لا یظنی

علی البصیر و الله اعلم ما قولکم و حمد لله تعالی

آندرینکه شخصی صالح دختر مغیره خود را با شخصی ناپس گمان

نکاح داد که او مرد صالح و نیک کار است اما شخص مذکور را

فاسق و مدمن الخمر یافت و مغیره بعد باو عبتکاشش ناراض

گردید پس نکاح باطل کرده خواهد شد یا نه الجواب

نکاح باطل کرده خواهد شد لما فی الاعمال المبرورة و دخل زوج ابنته

الصغوة من رجل علی ظن انه صالح لا یسرب الخمر و فرحل به

الاب شریبا مد منا و کبرت الایة فقالت لا ارضی بالنکاح

انلم یعرف ابوها یسرب الخمر و غلبت اهل بیته الصالحون

فالنکاح باطل ای یبطل و هذه المسئلة بالانفان و فی

المراجمه رجل زوج ابنته من رجل ذکر انه لا یسرب الخمر

فرحل به الاب شریبا فظمت الایة و قالت لا ارضی و اب الایة

لا یسرب الخمر و قالت اهل بیته علی الصلاح یفرق بینهم یا

والله اعلم ما قوله بسم رح

آندرینکه زید شوهر هند و قبیلان موت خود را وقت بیرون آمدن بمقبر

پانصد را پیم مهر تازان خود کرد و زید سازید ماقی بود و معاصت طلبید همه

بمغور و چند کس همه بارگفت مهر نام ترا بخت دوم پس مهر مذکور

از زید ساقط خواهد شد یا بعد موت زید هند مذکور را اگر فتن

آن یا مطالبه آن میرسد یا نه انما المهر ما الاجابة  
 مهر آن مذکور است زیرا که زید ساقط خواهد شد مطالبه آن پس در این  
 که امی وقت می رسد لما فی العمایة مکهریة للمرأة ان ذهب  
مالها لزوجه سا من صدق دخلها و لم یدخل و لیس لاحد  
من اولیائها سباب او غیره الا اعتراض علیها کذا فی شرح  
الطهاری و ایضا فیها وان خطت من مهر ما صح الخط کذا  
فی الهدایه و فی العمادیة لوقال احد یوفه ترکة دینی  
علیک وقال بالفارسیة حق خویش تو دادم یکون ابواء  
حتى لا یملک ان یدعی بعد ذلک و ایضا فیها من جامع  
الفقویین دلو قال بالفارسیة ترا بکن کردم ولله علیه ذین یمرء  
المکدیون و مهر اردیون صحیح است کما فی ابواب شاهی  
المهر دین کما اثر الدیون لا یستطال الا بالاداء الایواء و از  
دل مذکور الذوق خوب واضح گردید که مهر آن پسند از ذمه زید ساقط  
گردید پس در آنه و در شامس در مطالبه آن میرسد در حالت حیات  
زید زنده وقت می و الله اعلم

ما نقولون و حدیکم الله تعالی

آنرا بینکه زید شوهر زینب می خواهد که پسند را نکاح نماید پس  
 زینب گفت که پسند رضیبه من است نکاح تو با وی شکر حرام  
 است پس همان اعیان زینب اقرار است یا دعوی یا شاهد است

بما مطابق اخبار قد از صوفیاب اخیر، غرضت رضاع بقول بکفرین  
نابت می شود بیاورد و بر تقدیر ثانی نکاح زید با کسرش با همند بیا  
دخترش درست خواهد شد بیاورد الاجواب

این اخبار از جنس اقرار است که اقرار بر ضرر نفس مقوم  
می شود بر ضرر غیر لما فی العا لمکیرة الاقرار اخبار عن دعوت

الحق للمغير علی نعمة اما رکنه فتدونه لفلان علی کذا و صایند به  
و کذا فی الدر المختار و العنایة و جامع الرموز و التمهید ار

قسم دعوی توان شد زیرا بر دعوی عبارت است از طلب  
کردن مدعی حق خود را از غیر در محاکم قضا لما فی الهندیة

اما تفسیرها شرعا در مورد کتبها فصحی اضافة الشیخی الی نعمة حاله  
المنما زمة بان یقول هذه العین لی الی قوله و منه ما مجلس

القضاء فالمدعی فی غیره مجلس القضاء لا تصح و هكذا فی جامع  
الرموز و الدر المختار و هم این اخبار را از قسم شهادت

توان گفت زیرا که شهادت مختص بمجلس قاضی یا حکم است  
فی العا لمکیرة الشهادة فهو اخبار صدق لا یمیت حق بلفظ

الشهادة فی مجلس القضاء و هكذا فی فتح القدیور و الدر المختار  
بس هرگاه خبر زن مذکور، هیچکدام از اشیای شکره مرقومه مستحق

نشود پس لامحال که از قبیل مطابق اخبار خواهد شد لما فی العنایة  
الاخبار کالجنس بشلها الاخبار البکاذبه الی قوله فی مجلس

الحكم و بلفظ الشهادة يخرج الاخبار الصادقة غير الشهادات  
 پس چون قول مذکور از جنس مطلق اخبار شد نکاح زید یا  
 دخترش یا نه با دخترش شرطاً درست و نافذ خواهد گردید  
 زیرا امر مسترضاع بخزیکزن ثابت نمی شود لما فی لعالم کیویة  
 الرضاع يظهر باحد امرین احدیهم الا قراره الثاني البینه  
 کذا فی الجسد اذ لا تقبل فی الرضاع الا شهادة رجلین او  
 رجل وامرأتین عدول وفی الدر المختار و حاجته جهة  
 المال وهو شهادة عدلین او عدل و عد لتین وفی الطحطاوی  
 نقل عبارة الهندیة وفی جامع الرموز و اعلم ان الرضاع لا یثبت  
 بشهادة رجل ولا نساء و حد من بل بشهاده رجلین او رجل  
 و امرأتین

والله اعلم \* لعالم \*

جه میفرمایند رحمهم الله تعالی

انذری که زید برادر زادی حقیقی ما بالغه خود را که از دیان غیبه  
 وی شود با عمر تزویج نمود و پس ما در بالغه مذکور ناراض گردید و میگویید  
 که دخترم را بعم نکاح نخواهم داد پس شرط اولی که مالک و مختار  
 نکاح میگرد می شود ما در خواهد بود یا عم ایتمه نکاحش صحیح گردن  
 می تواند باشد الجواب در بین صورت  
 ولی نکاح میبیره زید خواهد بود و با جائز نشد نکاح صحیح و نافذ خواهد  
 شد و ایتمه باه خود عم ولی نکاح نیست و در لایق فصح و اعراض از

لما في شرح الوقاية الولي العصبه المراد العصبه لسفحة اي  
 ذكر يتصل بالممت بلا توسط انتهى وفي الدر المختار  
 وله اي الولي اذا كان عصبه ولو غير معصوم كاي العم قبي الاصح  
 خلافه وخرج ذوالارحام والام والقاضي الي قوله وان لم يكن  
 عصبه فالولاية للام وهي ظاهر است كما در عصبه نيست و  
 ولي عصبه مي شود چنانچه عم دايں العم و غيره هم والله اعلم

ما قوله - - - رح

ما ريناك بعد رجوعه ردا لنا فرماني شد هر شش بخانه  
 و تدبيرش سكون در ده باوصفت عمر شورش با درون  
 تا نماند از آن انكار بايد بر شورش خود دعوي خود را كي و پوشاكي  
 کند مگر آنستحق آنچه خواهد شد بانه و دعويش درست است بانه  
الجواب ما دايك مسأله

مذکور آنکه امر داري شورش خود نکند و از خانه و تدبيرش بمنزل  
 شد بر رجوع نکند شرعاً مستحق خود را كي و پوشاكي نخواهد  
 شد و دعويش غير صحيح لما في الاله - - - اية وان بشرت  
 فلا يفتقه لها حتى تعود الي منزلته وفي تنوير الابرار لا الخارجه  
 من بيته بغير حق وهذا في اكثر كتب الفقه والله اعلم بم

ما قوله - - - رح - - - الله تعالى

ما ريناك زید و لایقه سر تا بالغ خود را با د خمر غیر مایین شمره

مباح بود و سرش بغانه اولیای زوج خود یا باینکه زوجه اش  
 مان بود و با مشن خواهد نمود و بغانه خود زوجه مذکوره را نخواهد برد  
 و هر جا که زوجه اش خواهد ماند خود را کنی و بپوستگی اش مان بجا  
 خواهد رسید پس بعد باو غ. پس زید می خواهد که زوجه مذکوره را  
 بغانه خود برد اما زوجه مذکوره حسب استصحاب اولیای خود دادعای  
 شرط مذکور از دست بغانه شوهر راضی نمی شود و مانع آمدن کسی طاق و  
 مانع خود برین شرط نکاح نمودن او نشده است و ادبکتر خواست که  
 زوجه را بغانه خود برد و زوجه مانع آمد پس شرط مذکور در  
 این امر منعدمانه      الجواب      نمی رسد و زوج را  
 میرسد که زوجه خود را بغانه خود برد زیرا که شرط مذکور فاسد  
 است و بسبب شرط فاسد نکاح باطل نمی شود بلکه شرط فاسد  
 باطل می گردد      لما فی العنایه قد تقدم ان النکاح لا یبطل  
 بالشرط الفاسد فاذا تزوج امرأة علی الفی علی ان لا یخروجها  
 من البلد ار علی ان لا یزوج علیه ما ار علی ان یطلق فلا ذة  
 والنکاح صحیح وانما ان شرط عدم التزوج وعدم المسافرة و  
 طلاق الضررة فاسد الان فیه المنع عن الامر المشروع وفي الان المختار  
 لا یبطل النکاح بالشرط الفاسد وانما یبطل الشرط دونہ القول  
 و در صورت اولی دلیلی دیگر قایل شدن می تواند یعنی ولایت  
 پدر نفس و اموال. پس نظر است یعنی باین نظر و شفقت

أوصت بر رشد لما في العناية لان الولاية للمعقل و غير ظاهر  
که در شرط مذکور ختم خودی استفتت نیست و الله اعلم

\* حقه میفرماید روح \*

آنرا اینکه رشد که عبارت از کامل شدن عقل مغیره و مغیره  
است که بدان نفع و ضرر خود می شناسد بگد ام عمر عقلی میباشد  
و مستم رشد شرعاً چیست و تصرفات مغیره و مغیره اگر  
برای ایشان نافع نیست چنانچه بر نمودن دین مادی هر از دین  
مادیون یا شوهر خود صحیح و نماند باشد یا نه

عمر رشد مغیره و مغیره در کمال عقل انسان است و بحال  
است بعد از آن حال او شان تا او شان سپردن تواند شد  
اگرچه غیر رشید بود یا نشد

لما في حاسع الوموز اذا بلغ  
الصغير رشيد امي غير صالح في العقل فلا يحفظ المال له  
بسلم اليه ماله حتى يبلغ خمسة وعشرون سنة و حينئذ يقر

اليه ماله و ادلم يرد لان من السن لا ينفك عنه الرشد الا  
فادراً و الحكم في الشرع للمغلبه و شرع رشد عبارت

از مصالح بودن است و در مال خود که مقتضای کمال عقل است  
اچافی در المختار و الرشيد المذكور في قوله تعالى وان اتقم

منفكاً هم رشداً هو كونه مصلحاً في ماله و تصرف صبي و صبيبه  
اگر برای ایشان مفید بود چنانکه ایراد کردن نیز از دین روح

وغير ذلك في شرع درست نباشد لما في الدر المختار و  
 تصرف الصبي و المعتوه الذي يعقل البيع و الشراء ان كان نافعا  
 مذهباً كالاملام و الاتهاب صحح الملاذن وان صاراً كالتلاق و العتاق  
 و الصدقة و الغرض لا وان اذن به و ليهما و هكذا في جامع الرموز  
 والله اعلم  
 ما قولكم و حكمكم الله تعالى

در صورتکه زید هندو در المهر چندین هزار نکاح نمود نصف مبیع  
 و نصف موبطی بعد غایب صحیح برضا مستحق گردید اکنون هندو مهر مبیع  
 خود مطالبه می نماید و زید اصلاً قدرت ادای آن ندارد پس هندو را  
 میرسد که برای آن نفس خود را از وطن زید در سکونتش  
 بخانه وی بازدارد یا چه

الجواب

نمبر سه لما في الفصول العهدية كان الشيخ ابو القاسم  
الصفار يفتي في المنع بقولهما حتى لو دخل بها قبل ايفاء  
 المهر فليس لها ان تمنع نفسه سامنه لطلب المهر فلما صنعت  
 لانفقة لها وفي السفر كان يفتي بقول ابي حنيفة قال صدق الشهيد  
 وهذا احسن وهذا الاختلاف فيما اذا دخل بها برضاها وهي  
 بالغة وفي العهدية كان الشيخ ابو القاسم الصفار يفتي  
 في السفر بقوله وفي منع النفس بقولهما واستحسن بعض  
 مشايخنا اختياره وفي العالمية ووردت في الزوج بها وختلاؤها  
 برضاها اذا ان تمنع نفسها عن ابي حنيفة رح وقال ليس لها



ذالك وكان الشيخ الامام الفقيه ابو القاسم الصفار يفتي  
 في السفر بقول ابي حنيفة ربح وفي منع النفس بقوله . . .  
 استحسن بعض مشايخنا اختياره كل افي المحيط . . .  
 از كتب معتبره ثابت شده که در تصحيح علم مسأله اختلاف  
 واقع شده بعضی بقول امام را تصحيح نموده و بعضی قول مخالفین  
 را تمجید فرموده و نیز مستحب است که در صورت منع نفس  
 زوج از زوج برای مهر مکن با وجود عدم استطاعت وی آن  
 بسیار فتنه افروز زار تکالیف محرمات شرعی و سننیهات اسلامیه  
 در جانبین حسب مقتضای این زمانه عموماً مطابق این دیار خصوصاً  
 واقع می شود پس با جماع علما و فقها قوی بر نبودن اختیار منع  
 نفس زوج از زواج است چرا که در این مصلحت است  
 لما فی الاشباه والسمق انما یفتی بما یتبع عندک من المصلحة فی  
 القدری لعل الی الاموال المفتی هینا المجهتین زاما الاموال فلا  
 یفتی الا بالصحیح سوا کان فیه مصلحة اولاً و یجوز ان یراد به  
 المقلد اذا کان فی المسئلة قولان صحیحان فانه مشهور فی  
 القدری بکل واحد منهم . . .  
 وفي الرد المختار و یفتی بما یقع عندک من المصلحة . . .  
 والله اعلم

• مولانا محمد رحیمه \*

چه میفرمایند علماء دین رح

ذیراً و بیگانه زمین را بوضوئ نهر و درخت خود که هزار روپیه بود همه  
 بباله ض نمود و قبیل و قابض گردانید و مذکور صحیح خواهد شد یا نه  
 و مهران مذکور از زمین سمانه دی کرد و بیامرد همه را ثانیاً مطالبه آن  
 می رسد الجواب بجواب القوس

عنی الحقیقه بیع است لما فی الاشیاء وینعک بلفظ له یبع  
ذکر المدال الفول و این جمله صحیح است لما یفهم م

من الهل ایه ولو تباعاً عیناً یعنی ثم تصاد فان لادین لا یبطل  
 العقد ازین خوب و صحیح شد که بیع چیزی چون اراضی بمقتضای  
 دین صحیح مانند مهر صحیح می شود و مهر روستا دین صحیح است  
لما فی ابراهیم شامی الزهر دین کسائر الدیون الاول و نیز  
 در عالمگیری است النصرف فی الاثمان قبیل القبض و

الدیون استبداد الا سوی الصرف والسلام حائر عمدنا و ازین  
 دانسته شد که والن اگر قبیل قبض تصرف در دین خود که شترای  
 زوج اراضی مذکوره را از ان بجهت است عمل آورد صحیح خواهد شد  
 چون بیع نامه شده فائده نکاح شترای خواهد داد و بزرگوار اراضی  
 مذکوره که عوض زر مهر است بزوجه رسید مهران می بتامه بوی  
 رسید پس بگونه ثانیاً مطالبه مهران خواهد نمود والله اعلم

ساقولکم رحمکم الله تعالی

آنرا که شوهر می رسد که زن خود را حیثاً نزد و ضرب نماید

و اگر تصور سرردگر در دست خود تمیز و تادیب کند یا عاز  
نیست و اگر عاز است در که ام صورت و که ام تصور

بیسوا تو حروا  
الجواب

شوهر را میرسد که زن خود در وقت سرزد تصور تمیز و در  
ضرب نماید لما فی الاشباه والمظانیر المزوج ان یضرب زوجته لفظول  
ولما فی الدر المختار یعزذ المولی علیه والزوج زوجته و اوصغیره  
القول و بقر قاعده شرعی است که در هر مصیبت از جانب  
سازح حد و تازیانه مقرر نیست زوج را می رسد که در آن  
مصیبت روجه خود را تمیز نماید لما یدیه ایضا الضابطه علی

مصیبه لا حد فیها و المزوج و المولی التبعزیر و یدیهما انقیهی و شوهر  
را می رسد که در صورت های مرقومه الذلیل روجه خود را تمیز  
مورد نماید در ترک زیادت و آرایش هرگاه شوهر توانان  
آن باشد و در قول یا کردن خواهی باشد هر خود تا آنکه آن  
زن پاک است از حیض و نفاس و مریش نیست و بیرون رفتن  
زوجه از خانه زوج با آن زن بهیرون و ترک عود مفروضه و استعمال  
آنها بنا بر هرگاه طفل نرسد و در وقت کربش بزند و هرگاه  
شوهر را دشنام دهد یا پاره چاساس راه یا آرایش و غیره  
یا بافظ غریبه یا بجهت العتاب او را دشنام دهد تا کم است از اینکه  
زوج پیشتر او را دشنام داده باشد یا در موافق قول خانه دشنام

وهرگاه دیگری را دشنام دهد یا نزد اجنبی غیر محرم روی خود را  
 بکشد یا با اجنبی کلام کند یا با زوج خود نزد اجنبی کلام کند یا با  
 قضیه نماید بقصد آنکه دیگران آزارش بشوند یا چیزی خوردنی  
 را با اذن زوج بیکر دهد که دادن آن سستی استعمار نیست  
 و هرگاه شوهر خود را دعای بد کند و نحو ذلک لما فی الاشبهه و  
 المظاهر للزوج ان یضرب زوجته علی اربعة و ما به عنها علی  
 ترك الزینة بعد طلبها و علی عدم اجابتها الی فرأشه و هی  
 طاهرة من الهمیض و الغفاس و علی خروجها من منزلها بغير  
 اذنه بغير حق و علی ترك الصلوة فی رواية وقال فی الهموی  
ففی قوله و ما فی معناه افادة عدم الحصر فـ ما فی معناه ما اذا  
 ضربت حارية زوجه ما غیره و لم تقطع بوعظاله فلما ضرب بها کذا فی  
 القنیة و ینبغی ان الملحق به ما اذا ضربت الولد الذی لا یعقل  
 عند بکائه لان ضرب الدابة اذا کال منوعاً فهد اولی و منه  
 ما اذا شتمته او مزقت ثیابه او اخذت لحيته او قالت له یا حمار  
 یا ابله یا بغله او لعنته سواء شتمه یا اولی قول العامة و منه ما  
 اذا شتمت اجنبیا و منه ما اذا كشفت وجهه لغير محرم او کلمت  
 اجنبیاً او تکلمت عمداً مع الزوج او شاعت سعه لیسمع صوتها  
 الاجنبی و منه ما اذا اعطت من بیته شیئاً من الطعام بلا اذنه  
 حیث كانت العادة لیر تجزیه و منه ما اذا دعته علیه الغول

ولما في الدر المختار على تركها الزينة الشرعية مع قنرتها  
عليها وتركها عمل الجناية وعلى الخروج من المنزل لو بغير  
حق وترك الاجابة الى الفراش لو طاهرة من نحر حيض وياحق  
بذلك ما لو ضربت وال ما الصغير غسل بكتاؤه از ضرب جاريفه  
غيره ولا تقبض بوعظه او شتمته ولو بغير باحسان او دعوت عليه  
ومزقت ثيابه اركامته ليسمعها احذبي او كشفت وجهها لغير  
مهرم اركامته ارشتمته او اعطت مالها تجر العادة به بلا اذنه  
القول والله تعالى اعلم بالصواب

\* چه ميغرم مايند رح \*

اندريکه زير بکامين زوجه است مسماة هند نوشته داد که  
اگر مستقر بالاي خاتون موصوف زني ديگر را بنکاح خود در آرام يا  
زالمه از شش ماه بالا خود و بوسنس از خاتون مذکوره غالب مانم يا  
بر خلاف مشرع بسيار ستم نمايم و غير ذلک پس حسب  
تفويض من مقدمارش بدست اوست هرگاه و هر زمانیکه خواهد  
حلال الابد نفس خود را س. طلاق دهد اندر بين صورت اگر شرائط  
مذکوره يافته شود زن مذکوره هرگاه که خواهد نفس خود را س. طلاق  
دادن مي تواند يانه  
و بر اقرار نماسد زير لفظ نفوذ يرض طلاق صريح ما ذکر نفس و لفظ هرگاه  
و هر زمان که خواهد که بپذيرد عموم وقت است بوجوب است پس بوجوب شرط

نه گاه که خواهد نفس خود را سزا طلاق میبخواند و اد لما لی الفتاری  
 العیال المکهریه و فی التفویض بشرط اذا وهد بشرط و ارادت ان  
 تطلق نفسه ما فاولا ذلك و فی الدر المختار و لا یملك الزوج  
 الرجوع عنه ای عن التفویض بانواعه الثلثه لما فیه من معنی  
 التعاقب و تقیم بک بالمجلس لانه تمليك اما اذ زاد معنی شئت  
 ونحوه صما یقبل عموم الوقت فتطلق مطلقا والمدا علمه زافقه

ما قولکم یاسادة العلماء الکرام رحمهم الله تعالی

اخذ رینک کسی زیاده دیگر و خالد برادر وی ضامن دین مهر معتقد  
 زوجه ن بالنگه مکر مذکور شد ضامن مذکور دین مهر صحیح  
 است یا نه و مرقدیر اول ضامنان مذکورین قبل ادائی مهر کفول  
 به فوت نماید مطالبه آن از طرف کفول که برورث ضامنان گذشتگان  
 که آنما عبد العلی امین خالد کفیل آمد و مهر اخذ دین خود از آنها جائز  
 است یا چه و مطالبه دین بر یکی از آن دو گروه خواهد شد یا بر هر دو  
 معاً بهر چه باشد بدون و اشدن کفول که از یکی از آنها برأت ذمه شان  
 می تواند شد یا نه احییوا ابتداء الجواب

ضامن مذکوره دین مهر بقبول فی الجسد شرعاً جائز و صحیح  
 است چنان کفالت دین صحیح است لما فی الدر المختار  
و اما کفالت المال فتصح به ولو المال مجهول و لا اذا کان ذلک المال  
دیناً صحیحاً و فیه والدین الصحیح هو ما لا یعقظ الا بالاداء

از الایراء و هر نیز ز آن جمده است که بدون ادای یا برای  
ساقط نمی شود لعمالی ابراهیم شامی المهر دین کسانو الذین لا یعقل  
الایبالاداء الایراء بسی هرگاه عدم استوفای مهر بدین ادریا  
بر مقتضی صحت این شد کفالت بر آن بی شائبه و سب بنا بر عا به بود  
و یطابق مدله الصورة خاصه ما فی اللغه از زوج اینه الصغیر  
او بنده الصغیره و ضمن المهر صحیح و ایضا ینفرد من العالمه صغیره  
و منه ان یكون مضمونا علی الاصل بجهت یجوز الاصل  
علی تسامیه فیجوز الکفاله یتعلم المبیع و بالذین والاعیان  
المضمونه کالمغصوب و المهور فی بد الزوج القول و مقتول لها  
یعنی زوجه مذکور و بعد باو غ خود بر نقد بی فوت ضمانت ضمان ادای  
مهر کفول به بر مکر و خاله مذکور این که ورثه ضمانت آنند مطالبه و بین  
خود می تواند کرد زیرا چه مال کفول به سبب کفالت بر ذمه ضمانتین  
ثابت و محسوب گردیده است لیا فی ود المهر اعتبار علی  
الذین و المهر و در ظهور ان الکفاله تر حسب دینا للطالب علی  
الکفول و دینا للمنفیل علی الاصل لکن دین الطالب حال  
و دین الکفیل موحل الی وقت الاداء بسی و این را  
می رسد که از ورثه کفالت استوفی ان که بکر و خاله کفیل آنند از دین  
خود نمایند ولعمالی الاشباه و النظائر او کان المذین مودلا  
فکمال به فجات الکفیل حل بموته علیه فقط فلطالب

اخذها من وراث الكفيل وايضاً في الفتاوى الهندية في  
 ارتكاف عن رجل بالف موحدة فمات الكفيل يوخذ من  
 تركته حالاً وكذا في الفينة ايضا بس در بين والدك فمات  
 مهر مغل است بسجد موت كفيل اخذ ان از ورثه می رسد و چونکه  
 خالد وارث بحکم کفالت هم در مطالبه دانان است لهذا کفول لها  
 اختیار می دارد در نگاه مطالبه دین خود بر یکی از اهل کفیل نماید  
 یا بر تقدیر ثبوت دین بر ذمه هر دو و بر هر دو لما فی الفتاوی  
الهندیة نفیاً عن المنافع المكفول له بالخيار ان تمام  
 طالب الاصيل و انشاء طالب کفيله لان الكفالة ضم احدي  
 اليمين الى الاخرى في حق توجه المطالبة ونحوه لا يوجب  
 براءة الاصيل فاذا كان الدين ثابتاً في ذمة كل واحد منهما  
 كان له ولاية مطالبه كل واحد منهما فاذا اختار احدهما لا تبطل  
 ولاية مطالبه الاخر انتهى وايضاً فيها ومن الكفر و طالب  
 الكفيل والمديون ولو طالب احدهما ان يطالب الاخر  
 فقط وهكذا في المراحيه وفي الهندية ايضا لفظاً ومعنى  
 وغيرها من الكتب المتصلة اذلة في الفقه مثل جامع الرموز  
 والفنية والندوي وبدون ادا شدن مال کفول به از یکم ازان  
 دو کس برات ذمه شان غير متصور است و هر که ايمن ازان  
 هر دو ادا نماید هر دو بری الذمه خواهد شد بذوق آن لما فی



الجهادية نافلا عن التجهيد والجهاد ان يطالبهم  
ارايهم - اشاء ارايهم ادي بيري والله اعلم بالصواب

ما قول العلماء رح

در صورتیکه بنده مغیره را پدرش با بکر بالغ نکاح کند  
پس بعد انقضای سال بکر را چون مطابق یعنی ستره لا رفق گنست  
تا آنکه مدت جنون از دو زده سال تجاوز نمود گاهی اقامت حاصل  
نشد پس بنده را بعد باو غ نسج نکاح مذکور می رسد و با دیگری  
نکاح کردن تواند یا نه

الجهواب

می رسد لما فی العالم المکرمه قال هم رح انکان الجهنون حادفاً  
یوحدهم منة کالمنة نهر یختیر المرأة بعسل الحول اذ الم یسیراً  
وانحکان مطبقاً وهو کالجب ویه ناجد کن فی الهاری المنقل می  
ونی الهدایة وحل المطبق شهر عفت ای یوسف رح الی قوله  
وقال هم حول کاسل لانه یسقط به جمیع الیه - سادات فخریه  
احتمالاً و فی الهم - یدیه ایضا لو وحدت المرأة زوجهما جهویاً  
خبرها القسائی الحال ولا توحل لان الآلة المنطوعة لا تقیت  
ملا یفهد الماحیه - ل وکن فی قاضی حان در ظاهر است که  
مجنون مطابق حکم ذکر بر پدر دارد و نکاح ذکر بر پدر فی الحال نسج  
کردن بر زنی می رسد والله اعلم

اندرونکندید. گفت نزاع از جانب خود ترا داد شمام داد پس هرگاه  
 جسم من در بین والد آمد و او را سبوقط گفتن آغاز نمود گفت  
 دخترت را خواهم گذاشت پس گفت طالق طالق طالق و در وجه  
 در اینجا حاضر نبود و تراستیار بیوی وی کرد اما نوب طالق بود پس  
 واقع خواهد شد یا نه؟ چند انفجور حب

طلاق واقع خواهد شد بر وفق نیت وی یعنی اگر نیت سه طالق کرده  
 باشد واقع خواهد شد قطعا بجز در آنست که اگر یک طالق سهوی باشد  
 و تکرار لفظ طالق بنا بر بیان یا تاکید باشد قضا است طالق واقع  
 خواهد شد در آنست که یکی و اگر بی نیت نه دارد نیز همین حکم دارد

لما فی الاشباه ولو کور لفظ الطلاق فان قصد الاستیفاف  
 وقع الكل او التناکید و واحدة دیاره و الكل قضاء کردا اذا  
 أطلق دنی الهموی و کردا اذا أطلق یعنی لو کور لفظ  
 الطلاق ولم یندر الاستیفاف و لا التناکید يقع الكل قضاء  
 لانه یجعل تاسیساً لا تاکیداً لانه حیر من التناکید و الله اعلم

بچه صغیر صایم رح

اندرونکندید در کایم نام و روسته خود ز دست داد اگر تا سه ماه  
 نماند و نفقه نرسانم اختیار سه طالق بدست زوجه است هرگاه  
 خواهد بود سه پاه نفس خود را طالق داده بعد عدت اقبال شود  
 دیگر نماید پس بر تقدیر وجود شرط نفس خود را طالق دادن

حتی بماند به و زوج مذکور را در جمیع احوال تقبیل نفس مذکور و تسبیح  
 این پنج سوره و بعد عدت نکاح دیگر صحیح باشد المحوا  
 بعد وجود شرط زوج راضی رسد که بندهس خود اختیار رسد طلاق  
 نماید لما یفهم من العا لکبیریه جعل ان امورها بیدک و اسمی  
 شایست بطلاق التامیر بصل الیهما الخلفه لی ان مضی الشهور و الی  
 الی قوله احاب الناضی الا نقر و شفیع بانها تملک الا یتماع  
 القول و فیها ولو قال لها مریک بیدک اذا شئت ارضعی  
 شئت واهما ان تخفها ر نفسا سرة واحدة لی ذلک المجلس  
 و غیره فی ای وقت شایست و بر تقدیر محبت اختیار نفس شوهر  
 را در جمیع احوال تقبیل نفس مذکور و تسبیح آن نمی رسد لما یفهم  
 ایضا و لیس للزوج ان یرجع فی ذلک و لایته اما جعل الیهما  
 و لایفهم و زوج راضی رسد که بعد عدت نفس دیگر را نکاح نماید  
لما یفهم من الدر المختار و یفهم سیاقه بما درن التلمت فی  
 العدة و بعد ما بالاحماع و منع غیره و یها لا شقیه اذ العصب  
 و ایضا من العا لکبیریه لایجوز للرحال ان یتزوج و رجعت عمره  
 و کن ذلک المعتد و بعد انقضای عدت نکاح ثان را راضی  
 نیست و کما لا ینتهی علی البصیر \* والله اعلم \* لبعض العامة \*

\* چه میفرمایند روح \*

آنقدر بنده زید زوج خود را بگوید که تو ما در سنی یا حال یا عمر سنی یا بکامید

ای فاور من ای دفر من پس بنین الفظ طلاق یا ظهار و الع  
خواهد شد یا نه

طلاق یا ظهار و افع نحو هد شد اگر چه در حالت غیب گفته  
باشد و اگر چه نیت طلاق کرده باشد لما فی الیهما اذینة ولو قال اها  
انت امی و ایس بشیئی و کذا لو قال ان فعلت کذا فانک امی  
فهو باطل و کذا لو قال ذک و نوبی التهریر ثم غسل ذک  
الشیئی کان باطلین و فی العا لکبیرة و لو قال لهننا انت امی  
لا یكون سدا هو ا و ینبغی ان یكون مکررها و مفلسه ان یقول  
یا ابنتی یا احنی و نهوہ

و الله اعلم

ما قوالهم رحمکم الله تعالی

اندر ینکه عند الزکاح شرط تعجیل یا تاخیر مبر یا کل معکل یا سوجل  
یا بعضی معکل یا فی سوجل ایج نشده باشد حکم آن چیست الجواب  
در بین صورت اگر عزت دیار روحیه مخافت باشد یعنی وقت  
زکاح مبر ایشان فدای معکل باشد یا فی سوجل و بعضی را از ایشان  
همگی معکل و بعضی دیگر را تمام سوجل و هم از نانیکه مبر ایشان  
سکوت از تاخیر و تعجیل باشد مخافت باشند بعضی از نسوان مطالبه  
پیزی از مبر خود اما تمام کمال در حالت اقامت نکاح نکرده باشند و بعضی  
میگردد باشند پس در ینصورت کل مبر معکل خواهد بود و در مطالبه آن  
هرگاه که خواهد میرفتند لما فی الیهما اذینة اما اذا کان بشرط التبعجیل

ار مسكوتاً عنه فإنه يوجب في الحال معجلاً وفي الهلالية وان  
 لم يذكروا حالاً ولا يزوجوا فهو حال لأنه مال ووجب بالعقد  
 فالأصل في أمثاله الحلول وهو المهر والنمن واكرعت ديار  
 اوشان در باب تعجيل وناجیان معین باشد و در مطالبه  
 قدر تعجل در هر وقت که خواهد بود الغرض اگر مهر مسكوت  
 از نا جیان و تعجیل بود و باشد تا زمان آنجا حسب عرف تا نقای  
 نکاح چیزی مطالبه نمی نمایند پس کل موطن خواهد بود مطالبه آن تا قیام  
 نکاح نمی رسد چه تعجیل مهر تنه بر عدم تحقق عرف حکم مسكوت  
 عداست بجهت آنکه اصل تعجیل است فی الجواهر اعتبار  
 عرف در رواج درین باب زیادتر است زیرا که عرف در تحقیق  
 بمنزله بیان و شرط است لما فی الاشباه فی کتاب النکاح  
 وان سکتوا الا یجب الا ما صدق العرف الی قوله الم عرف  
 کالمشروط وفی الفقه عمادة حوارزم ان النماء لا یطلب من المهور  
 الا عند الفراق او بعد الموت فهو تاحیل عرفاً وفی العالم الکبیرة  
 ان بینوا قدر المعجل یجعل ذلك وان لم یبینوا شیئاً یفطر  
 الی المرأة والی المهر المذکور انه کم بكون المعجل للمنیل  
 هذه المرأة من مثل هذه المهر فیجعل ذلك معجلاً ولا یقدر  
 بالربع ولا بالتخمس وانما یفطر الی المتعارف وفی الدر المختار  
 لها منه من الموطی الی قواه لان المعروف کالمشروط التبول

ای مادر من ای دختر من پس باین الفاظ طلاق یا ظهار و انع  
خواهد شد یا نه

طلاق یا ظهار واقع نخواهد شد اگر چه در حالت غصب گفته  
باشد و اگر چه نیت طلاق کرده باشد لما فی الهمم اذیه ولو قال لها  
انت امی و ایس بشیء ذکک لو قال ان فعلت کذا فانما امی  
ذو و اطل و کذا لو قال ذکک دنوی التهریم ثم فعل ذک  
الشیء کان باطلین و فی العا امیریه ولو قال لهنا انت امی  
لا یضرون مطهره و ینبغی ان یکون مکروهها و مناسه ان یقول  
یا ابنقی یا احفی و نهوه و الله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

الذکر ینکح عند الزکاح شرط تعجیل یا تاخیر مهر یا کل مهل یا موهل  
یا بعضی مهل یا قبی موهل یا بیع شده یا نشده حکم آن چیست الجواب  
در بین صورت اگر عزت دیار زوجین مختلف باشد یعنی وقت  
زکاح مهرانشان فوری مهل باشد یا قبی موهل و بعضی را اماز ایشان  
همگی مهل و بعضی دیگر را تمام موهل و هم زمانیکه مهرانشان  
مسکوت از تاخیر و تعجیل باشد مختلف باشند بعضی از نسوان مطالبه  
پیزی از مهر خود را یا تمام کمال در حالت بقای نکاح نکرده باشند و بعضی  
میکرده باشند پس در این صورت کل مهر مهل خواهد بود و زوج را مطالبه آن  
هرگاه که خواهد میرفتند لما فی الهمم اذیه اما اذا کان بشرط التعمیل

ار محکوتاً عنه فانه يوجب في الحال معجلاً وفي الهداية وان  
 لم يذکروا حالاً ولا سرحلاً فهو حال لانه مال واحب بالعضد  
 فالاصل في امثاله المعلوم زهر المهر والتمن و اگر عرفت دینار  
 او شان در باب تعجیل و تاخیر مبین باشد چه در مطالبه  
 قدر تعجیل در هروقت که خواهدی رسد الفرض اگر مهر سکوت  
 از تاخیر و تعجیل بوده باشد اما زمان آنجا سب عرفت تا لقای  
 نکاح چیزی مطالبه نمی نمایند پس کل موطن خواهد بود مطالبه آن تا قیام  
 نکاح نمی رسد چه تعجیل مهر تنفیذ بر عدم تحقق عرفت بحکم سکوت  
 عداست بحجت آنکه اهل تعجیل است فمن التهمه اعتبار  
 عرف و رواج درین باب زیادتر است زیرا که عرف در حقیقت  
 بمنزله بیان و شرط است لما فی الاشياء فی کتاب النکاح  
وان سکتوا الا یجب الا ما صدق العرف الی قوله المهور عرف  
کالمشروط وفی القنیه عماده حوارزم ان النساء لا یطلبن المهور  
الا عند الفراق اربع الموت فهر تاحیل عرفاً وفی العالم کبیره  
ان بینوا قدر المعجیل یعجل ذلك و افلم یبینوا شیئاً یفطر  
الی المرأة و الی المهر المذکور انه کم بکون المعجیل لمنیل  
هذه المرأة من مثل هذه المهر فیجوز ذلك معجلاً ولا یقدر  
بالربع ولا بالخمس و انما یفطر الی المتعارف وفی الدر المختار  
لها منه من الوطی الی قواه لان المعروف کالمشروط التبول

چہ میفرمایند رحمہم اللہ تعالیٰ

در صورتیکہ شخصی طلاق نامہ مسماۃ زینب زوجہ سخی  
 زید نوشتہ نزد مذکور را کہ بطلاق زوجہ خود نامہ اض محض و در جوت  
 دستخط کردن در آن سر و اکراد نماید و زوج مذکور انرا امی نماید  
 کہ طلاق مذکور نامہ بطلاق نامہ دستخط نکردہ ام سبب کسین  
 گواہی میدهند کہ دستخط نکردہ و دیگر سبب گواہان بر دستخط کردن  
 گواہی میدهند حکم آن چیست و اگر زید در آن دستخط ہم کرده  
 باشد اما بزبان طلاق نگفتہ باشد طلاق واقع نخواهد شد یا چه وقت  
 ماہن دسوزی مسلم مجبور از افتاد و مودب بنعزیر خواهد شد یا نہ

الچواب

بینوا توحروا

گواہی نبرد و فریق گواہان سبب تضاد کرد در حالت واحد واقع  
 است باطل و سائط الاعتبار است چرا کہ کذب احد الفریقین  
 متیقن است *لما فی الاموال مکیرۃ کل بیعتین لو اکتبعنا فی*  
*حالة واحدة سقط الوجود الکذب فی احدہما فاذا بدأ*  
*الحاکم الحکم باحدہما یتعین الکذب فی الاخری مثاله*  
*لو شہد و اذہ طلق عمرة یوم النحر بالکفرۃ و شہد شامد ان*  
*انہ طلق زینب فی هذا الیوم بمکة فشهادهما باطله و ما بین*  
 چنین طلاق نامہ طلاق واقع نخواهد شد *لما فیہما سئل کتاب*



لم يكتبه بخطه ولم يملأه بنفسه لا يقع به الطلاق اذ لم يقرأ به  
 كقائه كذا في المحیط و فرضا اگر دستخط هم کرده باشد تا هم  
 طلاق واقع نخواهد شد لما في قاضي قاضی بخان رجل اكره بالضررب والهدس  
 على ان يكتب طلاق امرائه فلاقه بنته فلان بن فلان فكتب فلانة  
 بنت ولان طالق لا تطلق امرأته لان الكتابة اقيمت مقام العبارة  
 باعتبار الحاجة والحاجة منها و شخصی که در را مولوی گویند و  
 باین افسار داشتند قوی دهد که زوج را بظمان زنش بلا سبب  
 شرعی که امر ممنوع بدترین مباحات است چهره اکراناید  
 و تعدی و ظلم مان بی گناه رود و رد قائل ان یست شرعاً از  
 قوی دادن بازداشته خواهد شد لما في الدر الاحتقار بل  
 يمنع صفت ما حن یعلم من الناس الهویل الباطلة که علمیم الرده  
 لتبین من زوجها او تمقط عنه الزکوة بما سبب ارتکاب  
 منکر و ایدنی مسلم بافاق تهمید کرده خواهد شد لما في القنویر  
 هر رکب مرتکب منکر او مودی مسلم بغير حق بقول او عدل  
 و در حدیث شریعت آمد است عن اعرس بن شوحبیل  
 لانه سمع رسول الله صلعم یقول من مشى مع ظالم لم یقره وهو یعلم  
 انه ظالم فقد خرج من الاسلام رداه البیهقی والله اعلم بم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

اندازنگار زید نجیب و ابهر زید رویه بقدر نکاح خود آرد و روزی

چند با هم زناشویی کرده بنا بر تجارت و در ضای نخبیه و قبیل ادا ای مهر  
 معیشتش و مانند اد نفقه فرار نموده از همت سال غائب است و  
 در احق و بجهت مثل شرب خمر و زنا برصروفت است و از نفقه  
 و هم از طلاق اجکار می نماید پس تفریق مابین هر دو در مذ هب حنفی  
 جائز است یا نه و در شدت ضرورت حنفی را تقابله امامی دیگر نمودن  
 جائز است یا چه دبر تقدیر جواز نخبیه مظلوم را جائز است که دیگر را  
 نکاح نماید یا چه  
 الجواب

نزد امام ابو حنیفه روح نفرین جائز نیست لمانی الدر المختار  
 لا یفرق بینہ و بینہ۔ اذ لو بعد مضي اربع سنین خلا لما لک روح  
 و سبب شدت ضرورت جائز است که حنفی بقول مالک  
 یا شافعی یا احمد فتوی دهد که نزد ائمه تفریق مابین الزوجین  
 روا باشد لمانی الطحطاوی فی شرح قوله خلا لما لک روح به  
 قال الشافعی فی قول واحد فی رواية نرض منهم قال  
القحستانی لرافتی بقول مالک فی موضع الضرورة یدعی ان  
 لا یاص به ابو سعید فقول العلامة عبد البر بول ذکر ابن  
 وهبان الخ خلاف عن الائمة لا حاجة للحنفی فی ذکر ذلك  
 فہنہ اولی لیس باولی افادہ فی شرح الہلقتی ای لہ افادہ  
 القحستانی من ان الہنفی یفتی بہ فی موضع الضرورة و نیز  
 عبارت جامع الزموز ظاہر می شود کہ بعد چهار سال زوجه را میرسد

که با ششمن دیگر نکاح نماید حیث قال و قال مالك والارزاعی  
الی اربع سنین میمکن هر چه بود ما کما فی النظم ولو افنی  
فی موضوع الضرورة ینفنی ان لا یاس به والله اعلم

ما قوله سمح

آنقدر اینکه مهره زوجه زید مهر خود را بشهرش خواند در حالت  
حیات باشد یا بعد مماتش بی شود پس زید مذکور بری الذمه  
خواهد شد یا نه و بعد از آن اگر مهره از مهر یا برای مهر در جمع  
کردن میتواند یا نه الجواب

پس مذکور صحیح خواهد شد و زید از مهر بری الذمه

فی قاضیه خان و حل مات و وصیت به مهرها سنه امرایه صحت  
میتها ربوی الزوج و هكذا فی رد المحتار و غیوه و بعد از آن  
بر جمع زن اران غیر جائز چرا که مهر این است و رجوع از آن  
جائز نیست لما فی قاضیه خان مهر المرأة علی زوجة - اذین  
کل بن الا جنیبی و ایضا فیها اذا ذهب اللدین من اللدین  
لیس له ان یرجع منه لان الکن سقط بالهبة والله اعلم

ما قوله حکم و حکم الله تعالی

آنقدر اینکه زید زن خود را گذاشت مقدار ده دوازده سال  
خائب ماند سپس زن مذکوره بکناح عمر در آمد و فرزندی پیدا شد  
نیز زید از مهر حاضر شد و در عمر فرزند بود پس زن مذکور ای

که ام ازین بر او باشد

الجواب

وله مذکور بی عمر باشد لما فی السر حقیقة رجل غاب عن  
 امراته البکر او الذیب عشرونین بشلا فتر وحت غیره فجاءت  
 بالاولاد فالاولاد للمزوج الاول فی ظاهر البردیه و عن الیه حقیقة  
 روح انه للمزوج الثانی و عاها العتوی و فی العسالیکبویه  
 و روی عبد البکر یمر البکر حانی عن ابی حنیفة روح ان الاولاد  
 للمزوج الثانی و یرجع الی هذا القول و عاها العتوی و الله اعلم

ما قولکم رحمہم الله تعالی

اندر اینکه بعد از تقریب امری اجازت رفتن بخانه والدین از  
 شوهر خود که زید است در خواست چونکه بیشتر استر خانه  
 والدین بخود رفته تهر و نافرمانی شوهر نموده بود اجازتش نداد پس  
 بعد از مراجعت پیشش آمده گفت این مادر مرا نافرمانی و مر کشیت  
 نخواهم در زید اگر سب ظانت برو ز قائل سوی خانه ات رجوع  
 نکنم و از امره طالب تو انحراف در زیم هزار روپیه مهر من که در  
 ذمه تست ابر نمودم پس زید رخصتتش داد و بدستور پیشین  
 تهر نمود و سب طالب بخانه شوی خود نیاید پس این ابر عقید بشرط  
 مذکور صحیح خواهد شد یا در تقدیر صحت دقت وجود شرط زید  
 از مهر مذکور بی الذر خواهد شد یا نه  
 الجواب  
 ابر نمودنش با تقیید این چنین شرط صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما ينفذ بالشرط  
 وان كان لا يتعلق به **م** وفي الكفاية والابراء له شبهة بها فوجب  
 العمل بالشبهين بغير الاستحسان وقتنا لا يتحمل التعليق  
 بالشرط عملاً بشبه التملك وذلك اذا كان يحرف شرط ويتحمل  
 التقييد به عملاً بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثمه حرف  
 شرط **في الكفاية والابراء** مما ينفذ بالشرط والاستحسان  
 لا يتقيد به والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت  
 لفظاً ومعنى **اما لفظاً** فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل  
 لفظ الشرط كان **واذا دعتني** **واما معنى** فان في التقييد بالابراء  
 بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى  
 اذا لم يوجد التقييد يعود الدين **واما في التعليق بالابراء**  
 بالشرط لا يوجد الابراء اصلاً في الحال وذلك لان التقييد  
 بوقت بمنزلة الاضافة لذلك الوقت والاضافات اسباب  
 في الحال بخلاف التعليق **في الكفاية** ايضاً لان تعليق  
 الابراء بالشرط الصريح باطل الى قوله قلنا يصح الابراء اذا  
 لم يصرح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط **وقد**  
**شرط مقيد به** **يعني** سر كشم زن **مذكورة** **ان** **آدم** **بخانه** **زيد** **برأت**  
**زيد** **مقوم** **از مهر** **زوج** **عادل** **خواجه** **سید** **الماني** **الكفاية** **فان**  
**في** **تقييد** **الابراء** **بالشرط** **يحصل** **الابراء** **في** **الحال** **بشرط**

که ام ازین برد باشد

الجواب

وله مذکور برای عمر باشد لما فی السرا حیه رحل غاب عن

امراته البکر او الثیب عشر سفین مشلا فتروحت غیره فجاءت

بالاولاد فالاولاد للمزوج الاول فی ظاهر الرد ایضا و عن ابی بصیر

رح انه سئل للمزوج الثانی و علیها العتوی و فی العیال المکبیرة

وروی عبد الکریم الجرحانی عن ابی بصیرة عن ابی ان الاولاد

للمزوج الثانی ویرجع الی هذا القول و علیها الفتوی والله اعلم

ما قولکم رحمه الله تعالی

اندر اینکه همه با تقرب امری اجازت رفتن بخانه و امین از

شهر خود که زید است در خواست چونکه بیشتر بیشتر بخانه

والدین بخود رفته تمهید و نافرمانی شوهر نموده بود اجازتش نداد پس

بند و اسبابت پیشش آمده گفت این مادر گزنا فرمائی و مرگشیت

نخواستیم و زید اگر حسب فرمائت بروز قتل سوی خانه ات رجوع

نکنم و از امره طلب تو انحراف در زیم هزار روپیه مهر من که در

ذمه اتست ابر نمودم پس زید رخصتتش داد و بدست تو پیشش

تمرد نمود و حسب طلب بخانه شوی خود نیاید پس این ابر عقیده بشرف

مذکور صحیح خواهد شد یا نه و بر تقدیر صحت وقت وجود شرط زید

از مهر مذکور برای الذمه خواهد شد یا نه

الاجواب  
ابر نمودنش با تقید این چنین مشرف صحیح است لما فی

الهداية في باب الصلح في الدين والابراء مما يفتنون بالشرط  
 وان كان لا يتعلق به **م** وفي الكفاية والابراء له شبه بها فوجب  
 العمل بالشبهين بندر الامكان وقلنا لا يقتضيهما التعليق  
 بالشرط عملاً بشبه التمليك وذلك اذا كان به حرف شرط ويتحمل  
 التقييد به **ع** - لا بشبه الاسقاط وذلك اذا لم يكن ثم حرف  
 شرط **في الكفاية والابراء** مما يقتضيهما بالشرط وان كان  
 لا يتقيد به **و** والفرق بين التقييد بالشرط والتعليق به ثابت  
 لفظاً ومعنى **ا** اما لفظاً فهو ان في التقييد بالشرط لا يستعمل  
 لفظ الشرط كان واذا وصلى **د** اما معنى فان في التقييد بالابراء  
 بالشرط يحصل الابراء في الحال بشرط وجود ما قيد به حتى  
 اذا لم يوجد المقيد يعود الدين **و** اما في التعليق بالابراء  
 بالشرط لا يوجد الابراء اصلاً في الحال وذلك لان التقييد  
 بوقت بمنزلة الاضافة الا ذلك الوقت والاضافات اسباب  
 في الحال بخلاف التعليق **في الكفاية** ايضا لان تعليق  
 الابراء بالشرط التصريح باطل الى قوله قلنا يصح الابراء اذا  
 لم يصح بالشرط ولا يصح اذا صرح بالشرط **ووقت** **و**  
**شتر** التقييد **ب** يعني سر كشران المذكور **از آمدن** غائراً **زير برأت**  
**زيد** قوم **از مهر** زوجة **عائل** **محمد** **لما** **لكفاية** فان  
**في** **تقييد** **الابراء** **بالشرط** **يحصل** **الابراء** **في** **الحال** **بشرط**

وجود ما قبل به

والله اعلم • مولانا محمد وحید •

ما حکمکم فی حکم اللہ تعالیٰ

آنچه درینکه زید بوند را بمهر کند از زوج بود و قبل ادای مهر و نفقات  
کرد درین صورت تمام مهر آن اشش بر زوج نه کور واجب و موکه  
خواهد شد یا نه و مهر زوج از جماع دیون صحیح و مقدم بر ارث و  
وصیت است یا نه و اگر قبل ادای مهر زوج تر که اشش را در  
تقسیم کرده باشند روسته را ابطال قسمت می رسد یا نه

اجیبوا اثابوا

الجواب

درین صورت بر زوج مذکور مهر آن اشش واجب و موکه نخواهد شد  
لما فی العساکمهریة المهر یطاق باحد من احد من ثلثة اللد خول و  
والخطوة الصبیحة و موت احد الزوجین سواء کان صحمی او  
مهر المثل حتی لا یسقط منه شیء بعد ذلك الا بالبراءة من  
صاحب الحق و فی الهدایة فلان المهمی دین فی ذمته و قد  
تاکد بالسنوت فیه صبی من ترکیه و مهر دین صحیح اجبت  
شان سائر دیون فی ابواب مهر شاهی المهر دین کماثر  
الدیون لا یسقط الا بالاداء او البراءة و لما فی الفتاوی  
المنقشه مدیه المهر دین کدین الاجنبی لا یسقط الا بالاداء  
او البراءة و مهر که از جماع دیون است مقدم است بر ارث  
و وصیت لما فی المواجهه الاول یبذل أبتجهیة و تکفینه



بیرا تبسلا یرو ولا تقهر ثم تقضى ديونه من جميع ما بقى من ماله  
 ثم تغذ وصاياه من ثلث ما بقى بعد الدين ثم يقسم الباقي الثلث  
 واکر فلان ادای مهرتر که اسنی بمنقسم گشت است زوجه  
 راجعت ادای مهر خود ابطان قسمت می رسد لما فی فلیضخان  
 ادعت امرأة المیت المهر و اقامت البینه کان لها ان تبطل  
 البسه و یكون دینها کدین احمی والله اعلم

ما قولکم رحمکم الله تعالی

آنکه رینه شخصی زوجه مدخوله برادر خود را در طالت سکر  
 و مستی گفت که ترا طالق دادم ترا طالق دادم پس درین صورت  
 طالق به سبب سکران بودنش واقع خواهد شد یا نه و بر تقدیر  
 وقوع رجعی خواهد بود یا نه و بر تقدیر رجعی زوج در میان عدت  
 رجعت می تواند کرد یا نه بیغوا توحودوا المحسوب  
 حسب شرع و شریعت طالق سکران واقع می شود  
لما فی الدر المختار و یقع طلاق زوج باغ عاقل الی قوله ولو سکران  
و لما فی جامع الرواة و یقع الطلاق من کل مکلف الی قوله ولو  
 سکران ای صغیرا عقله و لما فی شرح الوقایه یقع طلاق کل زوج  
 عاقل بالغ الی قوله ولو سکران ای وان کان الزوج سکران  
 پس در صورت مذکور طالق رجعی واقع خواهد شد به سبب  
 صریح بودن لفظ طالق رجعی واقع خواهد شد نیست کند یا نکند چرا که

للفظ مخرج محتاج به نيت فيست انكرجه نيت ابانة كرده باشد لما في  
 البه اية انت طالق و مطلقة و طلاقك و طلقتك هذا يقع به الطلاق  
 الرجعي لان هذه الالفاظ تستعمل في الطلاق ولا تستعمل  
 في غيره فكان صريحاً ولا يفتقر الى الغيبة لانه صريح فيه لغلبة  
 الاستعمال وكذا اذا نوي الابانة فهذا يقع به الطلاق الرجعي  
 وان نوي الابانة و چون طالق رجعي شد زوج را در بيان  
 عدت اختيار رجعت است اگرچه زوجه ابا کند اما في شرح الوقاية  
 هي في العدة لا بعد ما لمن طلقت دون الثلث الى قوله وان ابنت  
 ولما في مختصر الوقاية تصح الرجعة في العدة وان ابنت اذا لم  
 تبين خفيصة او فليظة هكذا احكم الكتاب والله اعلم

ما قوله سمرح

در صورتیکه شخصی زوجه غیر را که هنوز نکاحش باقی است  
 نکاح کرده باشد نکاح مذکور حرام است یا چه الجواب

نکاح مذکور حرام است لما في العنا لمكبرية لا يجوز  
 للمرحل ان يقزوج زوجة غيره وكذلك الممتدة كذا في  
 المزاج الوهاج ولما في قاضيخان ولا يجوز نکاح  
 مذکوره الغير ومعتدة الغير عند الكل وهكذا  
 يفهم من الدر المختار وتعلق حق الغير بنکاح او عدة  
 والله اعلم